

سعدی و اشعریه

غلامحسین ابراهیمی دینانی

فلسفه معنایی عام دارد و سعدی هم در هر حال به نوعی حکیم است. هشتصد سال از زمان سعدی علیه الرحمه می‌گذرد و در طول این مدت بزرگان، ادبا، عرفا و حکما به آثار سعدی توجه داشته‌اند. در مدارس، کتاب گلستان و بوستان سعدی تدریس می‌شده، شعر سعدی تا اقصی بلاد عالم رفته است و در چین درباره شعر سعدی سخن گفته می‌شده، ولی با کمال تأسف شاهد آن هستیم که هنوز یک تصویر دقیق و منسجمی از زندگی سعدی نداریم.

این امر از یک جهت مایه تأسف است و از جهت دیگر باید بگوییم اکثر بزرگان به همین سرنوشت مبتلا هستند و زندگی آنها خیلی شناخته شده نیست یا حداقل در مشرق زمین بدین گونه است. درباره مدت عمر سعدی از ۸۵ تا ۱۲۰ سال اختلاف نظر وجود دارد و چنانکه می‌بینیم این فاصله کمی نیست.

درباره اینکه سعدی کجا تحصیل کرده نیز اختلاف فراوان است. از اینکه استاد دانشگاه نظامیه بود و در دانشگاه نظامیه مستنصریه محصل بود تا مسافرت‌هایش به

جامع بعلبک، جامع کاشغر و سومنات هند سخن رفته است و همچنین عنوان شده است که اصلاً از شیراز بیرون نرفته است. فاصله دیده‌گاهها نظرات گوناگون بسیار است. درباره اینکه سعدی یک حکیم است، متکلم اشعری است، اندیشمندی بزرگ است و یا یک زاهد شب زنده‌دار سخن گفته‌شده و از اینکه آدمی عیاش و بوالهوس بوده نیز سخن به میان رفته است.

جمع بین این تناقض‌ها انصافاً بسیار مشکل است. بنده وارد این مباحث نمی‌شوم. بحث من اشعریت سعدی است. من نمی‌دانم که آیا سعدی در نظامیه تحصیل کرد یا نکرد؟ در بغداد بود یا نبود؟ البته خودش می‌گوید بوده است.

مراد در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود اگر بخواهیم این شعر را درست معنی کنیم، باید توجه کنیم که در دانشگاه‌های نظامیه و سراسر قلمرو پهناور اسلامی انضباط و ترتیبی حکمفرما بوده است. استاد و دانشیار و استادیار وجود داشته، شهریه داده می‌شده و حقوق‌دانشجویی نیز محفوظ بوده است. یعنی تمامی شرایطی که امروز در دانشگاه‌های پیشرفته دنیا اعمال می‌شود، در دانشگاه‌های نظامیه بوده است.

بعضی‌ها این شعر را چنین معنی می‌کنند که من مطالب استاد را تلقین و تکرار می‌کردم و معید بودم. مقام معیدی در نظامیه مقام مهمی بوده ولی اجازه بدهید من این شعر را طور دیگری معنا کنم. بنده می‌خواهم بگویم سعدی اعم از اینکه استاد نظامیه بوده یا نبوده یا اصلاً نظامیه را دیده یا ندیده، بهترین توصیف را از دانشگاه نظامیه کرده ولی به عنوان یک نظر منفی. حالا من با این طنز کار ندارم که به جای ادرار لغت دیگری هم می‌توانست به کار ببرد. البته ادرار یعنی شهریه‌ولی در بین ما فارسی زبان‌ها معنای دیگری هم می‌تواند داشته باشد. آیا سعدی از به کار بردن کلمه ادرار خواسته طنز به کار ببرد یا خیر. بعداً می‌گویم که در این دانشگاه شب و روز تلقین و تکرار بود. دانشگاه جای تلقین و تکرار نیست. دانشگاه جای تحقیق و بررسی است. دانشگاهی که در آن تلقین و تکرار باشد، بدون هیچ‌گونه تحقیق، به همه چیز شبیه‌است جز به دانشگاه. در دانشگاه

محفوظات یاد نمی‌دهند ولی سعیدی رندانه می‌گوید شب و روز تلقین و تکرار بود و دقیقاً درست است. یعنی دانشگاه‌های نظامیه براساس یک سیاست ایدئولوژیک «فقه شافعی، کلام اشعری» و در سراسر قلمرو پهن‌آور اسلامی با قدرت زیاد تأسیس شد. تمامی مستعدان در این مکان جمع می‌شدند، شهریه می‌دادند تا شخصی رابسانند که کلام اشعری را ترویج کند و فقه شافعی را نیز هم. کلام اشعری خیلی جای بحث دارد. کلام اشعری یعنی ضدتفکر عقلانی، یکی از بزرگان این دانشگاه‌ها ابوحامد غزالی است ریشه فلسفه و تفکر عقلانی نظری نه عملی در سراسر جهان اسلام خشک شد. یک فیلسوف در جهان، غیر از ایران - ایران استثنائاً وضع دیگری دارد - در تمام جهان اسلام دیگر پیدا نشد. با قاطعیت ادعا می‌کنم. شما کتاب تهافه الفلاسفه غزالی را ساده نگیرید. شاید کتابی به این پرتأثیری در جهان اسلام تاکنون نوشته نشده باشد. اثر این کتاب ریشه فلسفه را خشکاند و غزالی در سراسر جهان اسلام تا امروز محبوب‌ترین چهره است. چون هم مروج فقه شافعی و هم کلام اشعری است. اما سعیدی خیلی رندتر از غزالی است. سعیدی اشعری فکر می‌کند به غزالی هم علاقه فراوان دارد. اندیشه‌های غزالی هم به فراوانی در اشعار سعیدی منعکس است، هم در بوستان هم در گلستان. اینکه می‌توان یک انضباط سیستماتیک فکری از نظر عقل نظری در آثار سعیدی پیدا کرد یا نه، محل بحث است. من نمی‌دانم تا چه حد در اندیشه سعیدی سیستم و نظام وجود دارد.

شعر او به اقصی نقاط عالم رفته است. در اینکه او افصح المتکلمین است، تردیدی نیست. در اینکه تجربیات زندگی رادر اوج خود تجربه کرده، شکی نیست. یعنی کمتر کسی است که به اندازه سعیدی در امور زندگی و عقل عملی تجربه داشته باشد. او همه چیز را تجربه کرده و به بهترین وجه بیان کرده. اما این اسمش عقل عملی است. ما دو عقل داریم، یا یک عقل داریم و این عقل دو قلمرو دارد و آن عقل نظری و عقل عملی است. عقل عملی یعنی اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن.

سعیدی درباره اخلاق، رابطه انسان با خودش، رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خانواده و رابطه انسان با خلق خدا، بهترین سخن‌ها را گفته و بهترین تجربیات را دارد، به

شیواترین وجه. البته معمولاً، کسانی که وارد حوزه عقل عملی می‌شوند و در اخلاق و سیاست مدن و مدینه فاضله چیزی می‌نویسند، فکر عملی آنها انسجام دارد. از عالم وجود شروع می‌کنند تا به سیاست مدن و مدینه فاضله می‌رسند. از هستی شروع می‌کنند. سعدی فیلسوف به معنای نظری کلمه نیست، ولی فیلسوف به معنای عملی کلمه است.

جایی دروغ مصلحت‌آمیز را از راست فتنه‌انگیز بهتر می‌داند و جایی هم می‌گوید:
 گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زانکه دروغت دهد از بند رهایی
 ظاهراً بین این دو کلام تناقضی است و البته شما حق دارید این تناقض را برطرف کنید. جمع بین ادله ایجاد کنید و بگویید جایی که دروغ مصلحت‌آمیز بوده، مصلحت شخص نبوده، مصلحت خلق خدا بوده. ولی من این جمع‌ها رانمی‌پذیرم. جایی در عشق و وفاداری و محبت، غوغا می‌کند در جایی هم می‌گوید:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که برّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار
 سوز و گداز و وفاداری عاشقانه او در غزلیات با این شعر تناقض دارد.
 در جایی تسلیم محض است و در جایی کوشش را توصیه می‌کند. اما می‌توان بین اینها یک انسجام جعلی و مصنوعی برقرار کرد، ولی من معتقدم چون سعدی فیلسوف نیست، نمی‌توان انسجام فکری را در گفتارش انتظار داشت. اصلاً انسجام فکری در گفته‌های سراسر عمر آدمی بدون فلسفه امکان‌پذیر نیست. نمی‌شود انتظار داشت که چنین جمعی را قایل شد. در هر حال سعدی گاهی هم درباره عقل صحبت کرده است. البته به نظر من بیشتر عقل عملی است تا عقل نظری. مثلاً کسانی که به اصطلاحات فلسفی آشنا هستند می‌دانند که کلمه «محال» در اصطلاح فلسفی، فقط باید امر متناقض باشد. غیر از امر متناقض هیچ چیز محال نیست. سعدی می‌گوید: «دو چیز محال عقل است، خوردن بیش از رز مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم».

این محال عقل است. کسانی که با مشرب‌های فلسفی سر و کار دارند می‌دانند که اینجا نباید کلمه محال را به کار برد. ولی سعیدی به کار برده چون اصلاً به مسایل عقل نظری چندان اعتقادی ندارد. اما چیزی درباره عقل گفته که بسیار جالب توجه است. این جمله کوتاه سعیدی معادل است با یک جریان کلی که اگر ادعا کنم دنیای امروز بر محور این کلام می‌چرخد، اغراق نکرده‌ام. دکارت حرفی زد و چهره جهان را عوض کرد و امروز جهان، جهان دکارتی است. دکارت در مقابل ارسطوگفت: هیچ چیز در عالم عادلانه‌تر از عقل بین آدمیان تقسیم نشده است. در تمام عالم از هر کس که بپرسیم آیا عقل به اندازه کافی داری یا نه؟ می‌گوید: بله.

هیچ کس از کم عقلی نمی‌نالند. این مسئله ممکن است یک شوخی تلقی شود ولی از نظر دکارت خیلی جدی است. او می‌گوید اینکه کسی عقلش کم است یا زیاد است، یک حرف بی‌معنی است. همه عقل دارند. آیا دکارت نمی‌فهمیده که همه آدم‌ها مثل هم نیستند؟ چرا به نظر او تفاوت بین آدم‌ها در میزان عقل نیست، در این است که همه عقل دارند، ولی درست به کارش نمی‌برند. بعضی‌ها درست به کار می‌برند، بعضی درست به کار نمی‌برند. این حرف را سعیدی خیلی ساده و زیبا بیان کرده: «همه کس عقل خود به کمال می‌داند و فرزند خود به جمال». کسی نمی‌گوید که عقل من کم است.

این حرف را دکارت هم زده، شاید دکارت هم سعیدی خوان بوده. به هر صورت سعیدی اعم از اینکه در نظامیه تحصیل کرده بوده یا نه، فرد بزرگی است و یک جمله دیگر دارد که: «که هر چه نقل کنند از بشر در امکان است.»

این زبان حال آدمی است. مارکس عالم متفکر بزرگی است و این جمله شعار زندگی او بود که: «من انسانم و بشرم و آنچه انسانی است برای من جایز است». سعیدی هم به درستی فهمیده بود که همه چیز برای انسان ممکن است. خودش هم همین طور بود. از زهد و پارسایی گرفته تا مطایبات و هزلیات. هزلیات هم مال سعیدی است و همین هم نشانگر عظمت اوست.